

بحران خاورمیانه و آینده فلسطین

حمید الیاسی

پس از خاتمه جنگ اول جهانی و تجزیه امپراطوری عثمانی، سرزمین فلسطین زیر تسلط حکومت بریتانیا قرار گرفت. در شرایط جدید، نهضت صهیونیسم که تحقق هدف استقرار یک دولت یهود در فلسطین را امکانپذیر می‌دانست، تا شروع جنگ دوم جهانی به سال ۱۹۳۹ به اقدامات مختلفی از تشویق مهاجرت یهودیان به "ارض موعود" تا اقدامات خشونت‌آمیز علیه اعراب و حکومت استعماری بریتانیا دست زد. در ۱۹۴۸، در حالی که خاطره جنایات نازی افکار عمومی جهانیان را به نفع یهودیان تحریک می‌کرد، با توافق سازمان ملل دولت اسرائیل رسماً مستقر گردید. در جنگی که در همان سال بین اعراب و حکومت اسرائیل در گرفت، تکنولوژی مهاجران یهود غلبه یافت و گروه کثیری از اعراب فلسطین تحت فشار یهودیان و تبلیغات نامناسب برخی رسانه‌های عربی مبنی بر ترغیب فلسطینیان به مهاجرت، از سرزمین خویش آواره شدند.

در ۱۹۵۶، بحران سوئز به بروز جنگ دیگری بین بریتانیا و فرانسه با مشارکت اسرائیل

از یک سو، و اعراب از سوی دیگر منجر گردید. در هر دو مورد، ایالات متحده، با وجود نفوذ یهودیان خصوصاً "در حزب دموکرات، از موضعگیری صریح علیه اعراب اجتناب ورزید. اما از آن تاریخ به بعد، گرایش تدریجی مصر به سوی شوروی و وقایعی چون کودتای ضد سلطنتی عراق، این فرصت را به اسرائیل داد تا خود را کارگزار انحصاری غرب در منطقه قلمداد کند. نتیجه این گروه‌بندی سیاسی شکست فاجعه‌بار اعراب در جنگ ۱۹۶۷ بود که در خلال آن، اسرائیل از حمایت عملی آمریکا برخوردار شد در حالی که کمک اتحاد شوروی از حدود فعالیت‌های دیپلماتیک جهت ممانعت از پیشروی بیشتر اسرائیل در سرزمین‌های عربی فزاینده گرفت.

با بروز بحران نفت در دهه ۱۹۷۰ و ظهور اعراب به عنوان عناصر مهم در صحنه اقتصاد جهانی، ضرورت ممانعت از یک‌دگرگیری همه‌جانبه دیگر در خاورمیانه مورد توجه آمریکا قرار گرفت. برخورد نظامی مصر و اسرائیل در سال ۱۹۷۳، آسیب‌پذیری دولت یهود در غیاب کمک مستقیم آمریکا را نشان داد و زمینه را برای انعقاد پیمان کمپ دیوید فراهم آورد. تحولات داخلی مصر نیز حصول نوعی توافق با آمریکا و اسرائیل را امکان‌پذیر ساخته بود.

بنابر مفاد این پیمان، دو اصل شناسایی موجودیت اسرائیل و مذاکره مستقیم دوجانبه با آن کشور از سوی مصر پذیرفته شد. پیمان کمپ دیوید به نحوی تدوین گردید که به اسرائیل این امکان را می‌داد تا با توسل به تمهیداتی چون اصرار بر نمایندگی مشترک اردن-فلسطین نه فقط سازمان‌های مبارز فلسطینی را نادیده بگیرد، بلکه انضمام قسمتی از اراضی اشغالی، از جمله بیت‌المقدس شرقی، بخشی از کرانه باختری رود اردن و احتمالاً "باریکه" غزه را قابل دسترس بداند.

دهه ۱۹۸۰ در حالی آغاز شد که راستگرایان اسرائیل، با اتکا به انزوای مصر در دنیای عرب، موقعیت خود را از هر نظر متزلزل‌ناپذیر دانسته و سیاست‌های سرسختانه خود را با جدیت دنبال می‌کردند. جدایی مصر از اعراب و تبلیغاتی که از سوی پاره‌ای رسانه‌های غربی درباره اهداف انقلاب اسلامی در ایران صورت می‌گرفت، تشکیل جنبه واحد ضد اسرائیلی را دشوار جلوه می‌داد. با اینهمه، از همان سال‌های اول این دهه، اوضاع جهانی دستخوش دگرگونی‌های اساسی گردید. ایالات متحده توانست بر عارضه درونگرایی ناشی از وقایع ویتنام، که اسرائیل را به عامل منحصر به فرد سیاست خاورمیانه‌ای آن کشور تبدیل کرده بود، فایق آید، در حالی که شروع

اصلاحات داخلی در شوروی، گرایش آن کشور به سازگاری بیشتر با غرب بر سر حل و فصل بحران‌های منطقه‌ای را در پی داشت. این تحولات ناگزیر شرایط سیاسی خاورمیانه را می‌بایست تحت تأثیر قرار می‌دادند.

به دلایلی چند، این تأثیرات به صورت یک رشته تحولات سریع از نیمه دوم سال ۱۹۸۸ در خاورمیانه ظاهر شدند. فشار قدرت‌های بزرگ تا حد تهدید به مداخله مستقیم به استقرار آتش‌بس در نزاع خلیج فارس منجر گردید و بهره‌برداری تبلیغاتی اسرائیل در جهت انحراف توجه دولت‌های عرب از احتمال جنگ با اسرائیل به سوی "خطر" تحولات انقلابی از طرف ایران را کمابیش بی‌اثر ساخت. تقریباً همزمان با این دگرگونی، تصمیم پادشاه اردن مبنی بر انتزاع حاکمیت کرانه باختری از دولت هاشمی اعلام گردید. تصمیم اردن چند عامل اصلی را به زیان اسرائیل وارد معادلات منطقه ساخت. در خلال بیست سال اشغال کرانه غربی از سوی اسرائیل، نسل جدید فلسطینیان این ناحیه بازگشت مفروض حاکمیت هاشمی را بیشتر به یک شوخی محال تعبیر می‌کردند. بنابراین اردن عملاً "یک کانون بالقوه" بی‌ثباتی را از سیاست داخلی آتی خود حذف کرد. این اقدام، همچنین، اردن را از وضعیت یکی از طرف‌های متخاصم خارج ساخته و نقشه بلندمدت اسرائیل برای تحمیل اراده خود بر دولت نه‌چندان قدرتمند عمان را پیشاپیش برهم زد. اما مهم‌تر از همه، اینک سازمان‌های مبارز فلسطینی این امکان را می‌یافتند تا با اثبات نفوذ معنوی خود در کرانه غربی، که شامل بزرگترین تجمع واحد اعراب فلسطینی است، مبنای مردمی وسیعتری را برای توجیه مشروعیت سیاسی خویش در انظار جهانیان کسب کنند. تا آن زمان، ادعای سازمان‌های مختلف، و گاه متعارض فلسطینی در مورد نمایندگی منافع مردم فلسطین از اداره یک یا چند اردوگاه آوارگان فراتر نمی‌رفت.

قیام فلسطینیان اراضی اشغالی زمینه مساعدی را برای تحقق این هدف در اختیار سازمان‌های مبارز قرار داد. این قیام که به صورت یک رشته شورش‌ها و اعتصابات خودجوش آغاز شده بود، در یک سال اخیر به نهضتی سازمان‌یافته و منضبط مبدل شده و این سوال را که قیام از رهبری چه کسی تبعیت می‌کند طرح می‌کرد. رقابت سازمان‌های مختلف فلسطینی بر سر اثبات میزان نفوذ خویش در رهبری اهالی اراضی اشغالی سرانجام با موفقیت ساف فیصله یافت. تا آنجا که به افکار عمومی جهانیان مربوط می‌شود، این سازمان امکان آن را یافته است تا بدون هیچ مانع

اخلاقی، خود را به عنوان نوعی حکومت فلسطینی در تبعید معرفی کند.

همزمان با این تحولات، انتخابات جدید اسرائیل نیز پس از یک دوره حکومت ناموتر ائتلافی برگزار شد. در خلال مبارزات انتخاباتی، گروه چپ میانه به رهبری شیمون پرز احتمال شرکت در یک کنفرانس بین‌المللی تحت نظر هر دو ابرقدرت را مطرح کرد. در حالی که جناح راستگرای اسحاق شامیر هر نوع مصالحه‌ای (بیرون‌زا) از تصدیقات کمپ دیوید را مردود می‌دانست، اما ضعف رهبری هر دو جناح مانع از آن شد تا موضوع حیاتی روابط آسی اسرائیل با اعراب صراحتاً در معرض قضاوت رای‌دهندگان قرار گیرد. تحت‌تأثیر مجادلات بر سر مسایل جزئی سیاست داخلی، این انتخابات نیز نتوانست به‌کسب اکثریت قاطع توسط هیچیک از جناح‌ها منجر شود. نتایج انتخابات نشان داد که اسرائیل در حال حاضر از بحران شدید و ضعف رهبری رنج می‌برد و قادر به مشارکت موثر در تصمیم‌گیری‌های عمده سیاسی نیست. برای ایالات متحده که در خلال ائتلاف قبلی طرح‌های خود را بی‌اثر دیده و منتظر استقرار دولتی مقتدر در اسرائیل بود، بحران فوق‌ناگهیر به این نتیجه‌گیری منجر شد که تنها طریق باقی‌مانده برای حصول صلح، "تحلیل" راه‌حلی بین‌المللی بر طرفین نزاع خاورمیانه است. و چنین اقدامی بدون مشارکت اتحاد شوروی و اعمال نفوذ آن کشور بر ساف امکان‌پذیر نبود.

هفته‌های آخر سال ۱۹۸۸، همچنین شاهد خاتمه زمامداری "موفقت‌آمیز" ریگان و آغاز تسلط "شیخ" وی بر سیاست آمریکا لاقفل در چهار سال آینده بود. با استفاده از سنت آمریکایی احترام به روسای جمهور سابق و اطمینان از اینکه پس از انتخاب جرج بوش، اقدامات اساسی دولت قادر به تأثیرگذاری منفی بر رفتار رای‌دهندگان نخواهد بود. ریگان روند "ایجاد صلح" را به جریان انداخته و رئیس‌جمهور بعدی را به تعهد اخلاقی نسبت به آن ملزم ساخت.

پی‌تردید این واقعیت که تنها نقاط تاریک در یک دوره زمامداری "مشعشع" هشت ساله از تبعیت آمریکا از سیاست‌های "خود-خواهانه" اسرائیل ناشی شده بود در تصمیم‌گیری ماهرانه ریگان بی‌تأثیر نبوده است. فراموش نباید کرد که بزرگترین حربه تبلیغاتی دموکرات‌ها در حمله به نامزد جمهورخواهان در خلال مبارزات انتخاباتی بر مداخله فاحشه‌بار آمریکا در لبنان و ماجرای مبهم کمک مخفیانه به شورشیان نیکاراگوئه مبتنی بود. در هر دو ماجرا ظاهراً "اسرائیل به‌منظور بهره‌برداری خود نقش اساسی را بر عهده داشت.

در مجموع این عناصر، باید بر عامل مهم دگرگونی در روابط شرق و غرب تاکید نهاد. ورود ممالک پیشرفته به مرحله نوبیتی از تکامل اقتصادی و اجتماعی، درگیری بر سر مسایل منطقه‌ای را غیرلازم و زیانبار جلوه می‌دهد. مضافاً، ایالات متحده بتدریج بر این واقعیت وقوف یافته که گردن نهادن بر اغراض اسرائیل و حامیان آمریکایی آن، جز برانگیختن و تشدید احساسات ضد آمریکایی در منطقه حاصلی نداشته است. با توجه به چنین زمینه‌ای است که ماجرای جنجالی سخنرانی رهبر ساف در اجلاس مجمع عمومی سازمان ملل اهمیتی خاص می‌یابد. البته آقای عرفات قبلاً هم در برابر نمایندگان ملل ظاهر شده بود، اما این اولین بار، پس از اثبات توانایی حیرت‌آور خویش در جان‌بدر بردن از خطرناکترین مهلکه‌ها، قرار بود در نقش رئیس احتمالی یک حکومت فلسطینی در تبعید رهسپار سازمان ملل شود. در برابر بهت جهانیان، ایالات متحده از صدور اجازه ورود برای وی امتناع ورزید و سازمان ملل را وادار ساخت با تحمل یک هزینه شصت‌هزار دلاری - که احتمالاً آمریکا بطور مستقیم یا غیرمستقیم آن را پرداخت خواهد کرد - اجلاس ویژه‌ای را جهت استماع سخنان رهبر ساف در ژنو تشکیل دهد.

شرایط مقامات آمریکایی برای صدور اجازه دقیقاً با پیش شرط‌های آنان جهت گشودن باب مذاکرات رسمی با ساف انطباق داشتند: محکومیت تروریسم که بهانه اسرائیل برای امتناع از گفتگو با ساف بوده است، و پذیرش تلویحی حق موجودیت کشور مستقل بهبود، که پی‌تردید تحت فشار شوروی مورد قبول آقای عرفات واقع شد. بدینگونه، اجلاس ژنو زمینه مناسب را برای برقراری تماس مستقیم بین آمریکا و سازمان آزادیبخش فلسطین فراهم آورد.

حتی تحلیلی ساده از ماجرای سفر عرفات و تبلیغات وسیعی که با آن همراه شد، و نیز سرعت سیر تحولات بعدی نکات جالبی را آشکار می‌سازد. بی‌شک اقدام آمریکا با تعهدات آن کشور به عنوان میزبان اجلاس مغایرت داشت. با اینهمه، لحن ملایم انتقاد اتحاد شوروی از این تصمیم نمی‌توانست بی‌اهمیت تلقی شود. بنابراین، بنظر می‌رسد که تمامی ماجرا بر اساس نمایشنامه‌ای اجرا شد که متن آن را ایالات متحده، اتحاد شوروی و ساف پیشاپیش تنظیم کرده بودند. در این میان، شغف کودکانه مقامات اسرائیل در قبال تصمیم اولیه آمریکا، انتقاد حیرت‌آور آنان از تقبل هزینه برگزاری اجلاس ویژه سازمان ملل در ژنو، خشم بهت‌آلودشان در برابر تحولات بعدی و تشکیل

شش‌بازه، یک دولت ائتلافی دیگر به‌منظور ارائه تصویری نه‌چندان قانع‌کننده از "وحدت ملی" نشان می‌دهند که نمایشنامه فوق‌احتمالاً بدون آگاهی، و قطعاً بدون توافق قبلی اسرائیل تدوین شده بود.

سال ۱۹۸۹ در حالی آغاز می‌شود که موقعیت اعراب، خصوصاً ساف، در برابر اسرائیل از هر زمان دیگری مستحکم‌تر به‌نظر می‌رسد. نظرخواهی‌های جدید در اسرائیل و استقبالی که مردم آن کشور، وقتی برخی نمایندگان کنش، از نهادهایی چون "جنش صلح با اعراب" به‌عمل آورده‌اند، بیانگر این واقعیت است که اکثر اسرائیلیان ادامه وضع موجود، خصوصاً قیام فلسطینیان را ناممکن و خطرناک می‌دانند. بی‌تردید آنان آگاه شده‌اند که تحولات اخیر در صحنه سیاست جهانی، هزینه‌های اقتصادی و سیاسی هنگفتی را مقابله ناموتر با قیام پایان‌ناپذیر اعراب اراضی اشغالی، و ناتوانی رهبران حکومت در تشخیص و درمان مبرم‌ترین مساله سیاسی آن کشور از نفوذ اهداف مذهبیمون افراطی ناشی شده‌اند. این واقعیت که پیگیری اغراض کودکانه این گروه در جهت تحقق ادعاهای موهوم "تاریخی" و اساطیری بر اراضی اشغالی نه فقط آتش‌قیام فلسطینی‌ها را مشتعل‌تر می‌سازد، بلکه آن را در نظر جهانیان کاملاً "موجه جلوه می‌دهد قابل اغماض نبوده است. مضافاً خط مش جدید رسانه‌های گروهی غربی به اسرائیلیان نشان داده است که ادامه انعطاف‌ناپذیری رهبران آن کشور تنها خواهد توانست به‌نزوی اسرائیل منجر گردد در حالی که بقای آن شدیداً به حمایت خارجی متکی است.

دولت ائتلافی فعلی نیز که در بی‌هفته‌ها جدال حزبی "سرهم‌بندی" شده است قطعاً دوام چندانی نخواهد داشت و دیر یا زود، بحران ضعف رهبری به‌گونه‌ای بر صحنه سیاست داخلی اسرائیل ظاهر خواهد شد. البته امکان بروز واکنش‌های پیش‌بینی‌نشده از سوی یک دولت نامسجم و متزلزل را نمی‌توان نادیده گرفت. با اینهمه، هرگاه رهبران عرب نتوانند از تحریک‌پذیری و ابتلائی مجدد به‌عارضه، قدیمی رقابت‌های شخصی بین خود اجتناب ورزند، با اطمینان می‌توان گفت که برای نخستین بار در خپل سال اخیر برگ برنده در دست اعراب خواهد بود. رهبران واقع‌بین‌تر اسرائیل نیز شاید به‌خاطر بیاورند که حکومت آنان در سرزمینی استقرار یافته که در طول تاریخ شاهد تسلط فلسطینیان، یهودیان، بابلیان، ایرانیان، رومیان، اعراب، فرانک‌ها، ترکان و انگلیسی‌ها بوده است و زمامداری چهل ساله صهیونیسم لزوماً ایجاد حقوق تاریخی و بقای قطعی آن نخواهد بود.